





۴۳۵

۴۳۵

۱۳۷۱۷

شماره

نام

نویسنده

فرانسه

شماره ۱۳۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب نامه فارسی

مؤلف: خواجه نصیر

مترجم:

شماره قفسه: ۳۱۷

جمهوری اسلامی ایران

مشارکت کتاب

۱۳۷۷

۷۷۷۷

۴۳۵

۴۳۵

۱۳۷۱۷

نفت

نامه‌های

واری

فرانسه‌ای

شماره ۱۲۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب نامه فارسی	مؤلف
مترجم	شماره قفسه
۳۱۷	۱۳۷۱۷
جمهوری اسلامی ایران	
مشارکت کتاب	

۷۴۴۶



٣١٧  
 في يوم الجمعة  
 في شهر ربيع الأول  
 في سنة ١٠٤٠  
 في مدينة القاهرة  
 في دار السلام  
 في دار الفقه  
 في دار الحديث  
 في دار الكتب  
 في دار العلوم  
 في دار الفنون  
 في دار الحرف  
 في دار الطب  
 في دار الزراعة  
 في دار الصناعة  
 في دار التجارة  
 في دار المالية  
 في دار العدل  
 في دار السلام  
 في دار الفقه  
 في دار الحديث  
 في دار الكتب  
 في دار العلوم  
 في دار الفنون  
 في دار الحرف  
 في دار الطب  
 في دار الزراعة  
 في دار الصناعة  
 في دار التجارة  
 في دار المالية  
 في دار العدل  
 في دار السلام



بسم الله الرحمن الرحيم

لفظ اول لرغوان این نامه بزرگتر است من ربیع و در الفجر  
الودد و **طریق** در بیان ترتیب تقسیم طور مذکور و تقسیم بلدان گهستان  
سخن پیر و طوطی که برستان فضل پروری طوایف آن  
بجای طبقه تقسیم شده اند اعلا و اشرف و اوسط و ادنا  
**طریق** عبارت از سلاطین و امرا و صد در و وزرا و مقرران  
درگاه خاقانی و متصدیان اعمال سطحی **طریق** که بزرگترین  
از سادات و مشایخ و علمای و قضات و اصحاب مناسبت و مشایخ  
امور دینی و **طریق** و باقیین است و تجار و هنرمندان و غیره

و امثال

و بمنزله و ران چهارت که در مقصود از **طریق** و تحقیق است و وضع  
والی و بزرگ مردم و پیشه کار و مکاتیب طبقات را برعهده کردن  
نامه نامی همین ترتیب در ضمن چهار سطح مستطور و **طریق**  
**طریق** مشتمل بر چهار طبقه و در هر طبقه درجه اعلا و اشرف و ادنا  
و پدر و مادر و فرزندان که درین مراتب باشند و در **طریق**  
تیزت چهار **طریق** رسایان و تیزت هر قوم و جایز و در **طریق**  
من شریف و طایفه خواهد یافت و متمم در یاد ریاضت  
و مقطعات و معیاریت و اولی و آخری و قایل خواهد بود در ضایقه  
ناظران آثار طاعت تحقیق نماید که ریاضت اولی و ثانی  
بنام تقیه و کمال این عمل آنکه است و در سیر ریاضت و طریقت  
که در چهار مناسبت مندرج شده اکثر معانی حکم دارد و آنچه از **طریق**  
راوده طبع این بر بعضی نیست در متن یا شایسته است یا نه

کتابخانه  
کتابخانه

حرف الف که با او نشان داده

حرف الف که با او نشان داده



رفته و از جمله حشرات ضعیف است و از این جهت  
 برادر باغی است و از این جهت که در کتاب  
 مذکور مقرر است که از خطاب و جواب مقرر است  
 بر باغی مناسب و ظاهر آنست که این کتاب از کتاب  
 الهام حق و وضعه غیرین شمس هیچ مرد از این بدین  
 مان رقی بر صحنه کاغذ ننهد و لاجرم مشبه بکمال کرم باشد  
 که این محذره بلیغ منظره اشیا و نظایر آن چه در لغت  
 حسن صدور و هر چه است بجزو نماید و نه است الا فی الاموال حسن  
 القول من اصی القضا و الحال و ما انشئت في بحر الطر  
 سعد الملك العقور **عالم** در ایراد کرمی که بطلقه اعلا  
 برای کسند و این خط مشتمل بر بعضی لفظ **اعطال** در بعضی  
 عالمی بر صحنه منظره ان کرمی دان که مطلق لایه عاقت

و چه بدان که از رخصت بخت نشد پشید و پنهان نخواهد بود  
 هر زمان که از این لغت **بخت** نشد پشید و پنهان نخواهد بود  
 که بر شت بود و جمع طایفه آن که بختیافتن و عزت بان است  
 و بخت شرف است و از این جهت عالمی مکان عرضه داشت و کسند  
 کرم است و خطام که عالمی است بختیافتن و کرم عالمی است  
 و بخت شرف است و از این جهت عالمی مکان عرضه داشت و کسند  
 و بخت شرف است و از این جهت عالمی مکان عرضه داشت و کسند  
 و بخت شرف است و از این جهت عالمی مکان عرضه داشت و کسند  
 و بخت شرف است و از این جهت عالمی مکان عرضه داشت و کسند

صورت لغت که با این کتاب

صورت لغت که با این کتاب



کتاب

اراسته از مله های کرارت میله جناب اعلی ایاب  
 سلطان ساه صاف کتخه منظر انوار الطاف الهی مطهر  
 آتیا عطف پادشاه هر سیر ملت و قبل آفتاب سمان  
 ستم و اقبال رافع ریای عدالت و رحمت در درجای  
 آیات جلالت و محنت کثیر سیر راه بود و جزو تائیدات کسای  
 باد و دست خود شمع ران جودق صدان اردامن صا صالان  
 مروه ساطین روکار و نده خواقین نصرت الاله انقراض الاذوار  
 مصروف آنکه کیم کار خوف و بعد مایه بر تاه طایر صواب نی  
 ایستاده نظیر ملت که بصفتل توفیق انجلا گرفته و از اشته تفت  
 اصانت پرزیته ظاهر و مویا سواد بود که حرم ملک و دولت  
 بین موافقت خردان کردن توان نادر عدل و اسکت  
 شود و در دهنه دین و دولت از رخن مصداق مومنان

عالمک

عالمک ان لقا عرض الی فی و یغیان پرسته کرد و بنایان  
 پرسته مطمح نظر خوشید اثر پوشیدن دمت بلند و نعمت ارحمن  
 انت که بین الجانین قواعد قصر حجت و انی دانند ایدان کج  
 شاد و ستم کک کم کیر در دهن بنین مودت و اعتقاد بن تان  
 از کم ذات الحیا و الیکم لم یکن یحیی و الیها و صفت نصرت پرده  
 لاجرم درس و لاعده الحواس تا راک که از اهل اعلاص و پذیر پر  
 صاف انچه می شود از و بلیک سب رسال است تا در ستم صا  
 شوق و اقبال را نطفه اتفاق می جی جمیع مبدول دشته کوار  
 سلطان و فرمان روای را از جو پاد داد و دیگه کیمیر که دانند  
 و بخار لغز و صاف و مایه در دهن صاف و کک کک ریزه بر شمشیر  
 اتی و مودت مقرر است که سنی نی که عمده انجلا است رایبر  
 بین باب معروض دارد و یسم رضا اصفا یاقه حوا کتوب بر طبق



و اذا بچشم بصیرت باس برنگین بنظر خواجه آمد زیادت طاعت مستحق  
است طلال حرکت در بنای بی بی چتر معدت کسورتی بر برفوق  
ضایق مبروط و جود و مالک و الامور **رقعه اعز و قارب الحس**  
**ارکته** اس خبر ویر از تیر بند بر کنگر قصر تو افکند  
التمه که زبان قلمت در ملک جهان صیت می افکند  
سج روح حجت و داد و دینیم شایم موات و اعتقاد و ارجح  
سلطنت و کامرانی و کشتن صفات و جانی و این از من  
و اوق و وزید و رسید ریاض ملک ملت با معطر که در کنگر  
دین و دولت را طر و است و نظارت کشید که کاش حرور  
سیر و بر که کشت ان بوز و کشت تبیینی نی که کنگر  
بخت سعید و صیغ غفر از مطهر ابر سعید تمهید اس قنوت  
و تشبیه نایر مصافقت که در مضمون آن نامه نای نایر مستفاد

میلاد

میگشت موجب از دیان طر و سبب نافر اسپاری و شده طر و است  
بهر از بنی جامع و این که پیوسته کلمه شش العقید من الایمان را نصیر  
و الحین هم میر میزد داشتند بری که شترم پر پی احوال سپاسی و برت بشه  
افرام خود آسند و در همراه در مقام شمع شبتن اشق و عطف فرشت  
و شق اتمت و جحف و نهانند فرودان شاه و لقا الی پس این مر هفت سالها  
بسیار حال که چنین بمرور و آیدان مذکور است عیادت حق عز  
و علا و دل دولت اید میوند را به ایمان اخرا الزمان  
متصل گرداند بحق بنی الهامش و اله الامهال چون  
سیر احوال را از نامه بعرض خواهد رسید زیادت اعان و نهانند  
اسپاریه و حال و مروج است طر و استقال و تصاع و  
حاکمیت حضرت و نظر الله بن ساریان الهام بن حضرت سلطان  
الوالد و محمد بن ساری ای مقدر لطفه کشتن جهان و فغان

Handwritten signature or mark in purple ink.























و تار بود که در حیاتش از کم سست و کفرت بعد از وفات  
 برین حالت فرموده اند که حاجی جبارت را به زحمت تصرف  
 داشته و اندک کلمات از او نیز در وقت صحبت بر زبان آورده  
 نموده است این قضیه را هر چند که در کتاب المدخل اثر کرده اند  
 حال آنکه صاحب کتاب حال نیست که در کتب این منعی تحقیق است  
 در این است که در شهر خواجیه مرحوم را دیده که را در سیه میره او  
 بر شمع شریف میزدند که بر کلاه آن حضرت در آورده اند  
 که مشایخ را به اقرار کوشش که از بعضی مترکات می کشیدند  
 تا آنحضرت را بکنایه بخورد که اقرارش بصدق مقرون بوده و آنچه  
 در حق تعالی داشته اند که قصه اگر اقرارش را به مقرون  
 بکنایه برده باشد چنانچه صراحت ثانیا آن حضرت علیه السلام  
 تن پاک هیچ طریق جانیت که جبارت او را تصرف کرده و بپوشیده

مقتضای

مقتضای حکایت است و گویا آنست که خدام است و سلطان درت  
 تصرف از آن اموال فایده آید و در تبار صفت آیه نورانی  
 نورانی است که از آن میراث عروج یافته و بیکای افراشته و در مرتبه عمر  
 تقسیم شده و بیکای نام بر او می بگویند که از آن اموال است مردم شده  
 مسیحی گشته که سلطان بستان معیت الدوله و الله بن افسید  
 که در آن اما آنرا بر آنکه در ایام سلطنت و کار این امیر که در یک روز  
 تسلیم نمود و خرد و فروخت زود سال آن را بخرید و در آنجا  
 سفید بستان آن بجز غریب بخرید و بستان آن بستان بستان  
 فرموده که در آن بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 مدعی که آن بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 متروک که در آن بستان بستان بستان بستان بستان  
 پادشاه مدیم المثل بستان بستان بستان بستان بستان





محل برود تا کلمات ربانی و معجزه و رفعت سبحانی باواید  
 آن آستان سیادت بشیطان و سرور و اعداء آن نگاه  
 ایالت سحرها مجذول و مقهور می آید آن بشان خدایان و مجموع  
 و انکار کبریا و فرمودن روزگار با دل جمیع کونیا  
 بخت و حرمات آنکه قبل از ایشان رخساره بود و جانش به جوف طیار  
 بنده و خدایان و محض طاعت کداز زمین و جودیت و اخلاص عینیت  
 مقبول و شرم گردانیده بعضی تا دکان پایه رخساره و طالع آنال  
 الاطین و ذوالی رساند که درین ایام همه انعام فرخنده ایام حقیقه  
 تریقه که فرمودن بکانه عالم پناه می آید آن سبحانی و قاطع آن  
 خدایان که در طاعت الهی تقاضای موردان فرموده بودند و این ایام  
 و اذن نازل جهان حول خود را فرمود و منعمون آن کین بیدار  
 کیفیت احیای و دروختی که نسبت به زمان حضرت پادشاهی  
 در پیش هر تنویر و قتل کبریا تا شیر مخزون دارند و در شوم آنجا  
 و انکار کبریا

و انکار کبریا که آن محراب سرور و اعداء آن نگاه  
 تر بیان این جلالت را در گوش کشیده اند و غایتی مطهر و سعادتمندان  
 این حقیرت را بر پیش گرفته و طاعتی از کافه اهل عالم و عامه افراد  
 کائنات و کسب سعادتمندان و پیدایش هر دهر است که برین صف  
 عوارض فضل ربانی در زمین و در آفاق و اقصای عالم بر سر ایام حقیقه  
 فرجام جان گردون غلام ائمان تجا و شکر ستاییم و هم تیر بر سر  
 جان آن تزلزل رسید و شرافت مبارک الهی سبحانی از کین و انکار  
 الامین عند الله العزیز الحکیم در باره و در کین تربیت خدایان  
 احسن هم از آن که نشانه که سیاح در زمین پیرامن و کمال و استحقاق  
 آن تواند کردید و لاجرم بهما و نمندی که ارادی خلوص قدرت  
 و صفای خلوص است و بعد و در توانای این سپهر پادشاهی  
 برایش به کعبه و انکسار آنان با فایز خدایه و در شکر خدای





صاحب نامه مقصود بوده است درین مختصر تا سطر اول  
سراسر این مختصر که است که مختصر است سرانجام  
دن رود و در مختصر است که در وقت مرگ و در مختصر  
کردنیه بوده بدان است که قبل از آن که در مختصر  
در مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
سراسر مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
امین و مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
ان مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
اصول که مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
در مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
ان مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
بلکه مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است

بهره

بهره مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است  
مختصر است که مختصر است که مختصر است که مختصر است

قد تجرد من سیه کجه تمام دسی لاکو م تترتیب ان مسفر قلم اندام  
چنانچه در التوقع اگر عیانت اخیر توب فصل آید اشتعال  
آتش متنه فب و مرتبه استیجاد که کما بقدرت غم اندیشه تبارک  
مطلوب کما شکستی نیاید علاج دفعه پس از وقوع و بعد از این  
علاوه رب الزم می چنان نیستید که آن عایه سرت رحلت  
رحمیه و عامه بریا ترجمه و سواد مع احوال حاشان ان سیه سهر  
مرتبه را با حلقه فرموده بیک جهت و جهت متنه بدو مع مواضع  
اسباب حجه و جید اگر اندر دلیجان بعضی نوال بیاگاه حاکم  
ارسل داشته از عدوت رواج مراسم عند زامی تقدیر و  
و چون این بخش را که پیش سیه شش و سیه ایشین و در مرتبه  
ایشین با دوات بر آید به مقرون گردانیده ان جمله قیل  
میستند که در باب حصول این جهت فراغ نال و در حال

کتابخانه

[illegible]















امانت و حقیر خود را بطریق محبت بفرست و در شرف امانت  
 ترشش بهره نیاورد و در حق او ای بارک ان بر بانی صل  
 کنون رضایه در آن اوقات سرودن فرقه کوه مسیه  
 نمایی بهره و از خود خوشی و صفت که عرض حال کرد  
 کوه را ان میمان بهره بدو بیا و علی بن ادریس که بطل از بنی  
 علی است و بهر سینه و بهر باقیم بودند بپشت کت کت  
 و از خود آغوش بر خیزد تمام خطره نمره که در سر  
 کثیر است که عقول منظرش رنگ لونه نشود و اندر  
 بر منصفه خود و بهر حقه تمام و آب الاثر است که در آن زمان  
 مذکور محب در خسته و فرجام کرد اما چون از دل شکارید  
 ناپایه و از دست نرسیده و یکشاید صوره که در حوال  
 مستور بود پس بی رت صوره نمود و با آن خرمه و خرمه  
 حریف چینه برین بر در کس خرمه و در کان در شک بپایان  
 داد و حریف که در آن خرمه و خرمه و در کان در شک بپایان

امداد در دست او میداد که بفرست و بفرست و بفرست  
 مصر کرم و در آن اوقات مولف از بنی و مولف لال  
 در شد و در غایت ملازمان آنجا بفرست و بفرست و بفرست  
 کس که بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 کمن ای پانها در این محضر خرمه و بفرست و بفرست  
 تسبیح و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 یار که بر سر ملک سرور باشی و بفرست و بفرست و بفرست  
 آواره بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 بدریا بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 اما چون در روزی که در آنجا و بفرست و بفرست و بفرست  
 شکسته است این بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 اما در این بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست  
 بکن که در بفرست و بفرست و بفرست و بفرست و بفرست











[illegible]

۱۲۷

عطف آن به هر دو جانب شرافت از جانب  
و طرف قدم بر جاده قدم خستاری و پای منتهی  
طاعت کناری نهاده بدرگاه سلاطین پناه آید و دروی  
عبودیت خیار و خلعت است آن ملائکشان سوده زبان  
عقد از اجرام به استغفار و تضرع مجید معلوم گردید که اندر  
تأیید بانه همواره زحم استیارتوب کامیاب عالم مدارا  
یعوب صواب عطف خواهد بود و اما توفیق ربی از ادب  
معتدل مال عطف بر روی روزگار و چون آثار خدام بلند عطف  
کردن اقتدار و خلعت و دست کسی که بر سر است و عطف  
رسد اما دوازده عالم غیب است و پیش چو نماید الهی  
چو دوازده عالم غیب است و پیش به مختلف و غایب است  
چو دوازده عالم غیب است و پیش به مختلف و غایب است  
آیات آفتاب چشم عالم نوز نزدیک با عراق رسیده بود و در  
قیمت از هر یک پیش از فروز بر حد استیصال و در کرده آرد  
مولا از شجاعت پس از انعام و حسن و دریم و در شمس و کرام و شمس





مسعودی در تاریخش که در این غایت است  
 عمر برده یابد و اینان را در عالم طریقت  
 لایق ارشاد العربی است که امشب عید به حال  
 سه سینه گفته و معانی کبریا که در سینه است  
 مسعودی که در تاریخش که در این غایت است  
 میگوید که در این اوقات این معانی که در سینه است  
 از آن درگاه خدای تعالی که در این غایت است  
 لطف و انوار که در این غایت است  
 الفاتحه که در این غایت است  
 فرق است بین این که در این غایت است  
 لا جرم در هر یک از این غایت است  
 این غایت که در این غایت است

عابد و دل خوش است و در این غایت  
 در این غایت که در این غایت است  
 طبع لطیف و سینه که در این غایت است  
 شریعت که در این غایت است  
 بجز این که در این غایت است  
 که در این غایت که در این غایت است  
 منشی را می که در این غایت است  
 الشیخ که در این غایت است  
 که در این غایت که در این غایت است  
 فخرشان که در این غایت است  
 که در این غایت که در این غایت است  
 حدت که در این غایت است  
 سابق در این غایت که در این غایت است





اتفاق افتاد و در حق کسی که بپشت من استقامت آید  
در دوری و استقامت از ما بدان که ما را که طاعت  
مانع که در کارهای این دنیا بگذارد حصول استقامت  
زینت دیگر احوام طواف عتبه کعبه در تبت متوجه خواهد شد  
امید داری بکمال کنم که کاری آنکه عا سید بکمال علی  
برادری نماید و ایست سباحت کوفه و حصول مقام سیده  
اتفاق که مرجع اهل صدق و صفای دار بایست و در وفا  
همان تواند بود و میر کرد و ما ذلک علی الله تعالی زبانت  
ازین جرات این است طریقی که طریقی است طلال عظمی  
و در اتم برزق صاع غدا عظم ابدالا با محمد و با و اسلام  
و در این ای یافته ز تمام توکل نظام کرده و بهایم که هر چه  
در بزم می نظر باشد در بزم که چنانکه است بهر علم این است  
تا به ملک پناه لالت که نگاه زنده دین و دولت و قوه  
ارکان ملک و ملت صاحب حشمت صایب بکبر بهرام ضرورت

کمال حق

مشرقی ضمیر اوام الله تعالی آیام خیر که در کمال لایم است  
سید و عتباتی بشیام اعظم من انجته در کمال تحسین بهایم  
مترجم و فقه قولی که در زمانه ادراک دولت طاعت  
که اتم کارب و اتم مطالب است بر وفق بهبود و طریقی  
مقصود و مقدر و مقرب باد هذا مودع من عظمی و عظمی  
هر توبه آنکه در عین حال صیغه نیاید محمد توبه بر این صیغه  
احوام طواف عتبه کعبه در تبت متوجه خواهد شد  
همه قاصر بر من این در طریقی که در دولت و تبت دیگر  
جواهر لفظ صغیر و در ضمن این کلمات به طریقی عرض نماید  
همه آنکه این جرات لغو شد و تبت کشته محقق  
برده نوازش نامه می سرافراز شد و بارت امر و نوا می سخن  
و مباحی که در وزارت ازین اهل است تسبیح طول است  
و قابل لایزال مده که ستارم با و در این امر











قهر موده در آن ایشام بر آت فاعل و پیش صورت  
 عکس بر گشته که چون این طایفه اثر از فاعل این حدیث اند  
 لایق بنماید که جوهر است انجام تمام خود بخود از آن حال  
 و نه بلکه این است که یکی از قضا که در آن قسمت هم  
 دارند و این است که این طایفه از آن طایفه است که این  
 نماید و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 در دولت مرایه و کمال از اوقات مقرر است و این طایفه  
 حیات موقوفات و عهده است و این طایفه از آن طایفه  
 عاظم تعیین نماید و بعد از آنکه این طایفه از آن طایفه  
 بر تاس قابل است که از آن در آن طایفه که این طایفه  
 اکثر از آن فضایل بود و این طایفه از آن طایفه  
 خستیا این کار در قضا است و این طایفه از آن طایفه  
 معنی موجب فراغت و رفاه است و این طایفه از آن طایفه

قهر آن کمال

قهر آن سلطان کمال بر کمال و شد این صفت سینه را  
 و در آن صفت کمال و شد این صفت سینه را  
 بعد از این که این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 حیات کمال در آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 نه که در آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 فقط این طایفه از آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 حضرت حق و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 جامع مقرر است که این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 ملک مال و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 مال و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 در آن مال و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 حیات کمال در آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 الی الله و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 در آن مال و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 حیات کمال در آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه  
 الی الله و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه  
 و این طایفه از آن طایفه است که این طایفه از آن طایفه







که بعد از اینست مقرون شود بدو صفت مذکور  
مسبوح و مصلی ای صمد بی سس و در هر یک از این  
گفته زمین که در زمین است حسن و خلق پیدا  
ظا هر شایسته تو اهل زمین اقدار آتشیه آینه و صفت  
الوایه آتشیه منفس فخره و خیر بقیم لغوص بر لوح صمدی  
مینماید که بنا بر شایسته که در سابق لایم از عهد  
خدا تم بایکایه شهرت شام بنام این ستم شرف صدور  
درین اوقات بطن الفی الحیدر از خط و در خط  
احوال طواف آفتاب و کبریا و لایم است پس از هر  
نقشه قدر رسیده بود که لایم است در خط  
الکشفه العبد الکمل و در خط دیگر هر ستم و در آن  
که در این لایم در خط و در خط و در خط و در خط  
در خط و در خط و در خط و در خط و در خط و در خط

الکمل

سند که ظاهر آیه است هر چه در این صمدی  
خواهید باشد این ستم در خط و در خط و در خط  
و در خط و در خط و در خط و در خط و در خط  
از در خط و در خط و در خط و در خط و در خط  
سبب طایفه و در خط و در خط و در خط و در خط  
نات فخره و در خط و در خط و در خط و در خط  
الکمل و در خط و در خط و در خط و در خط  
خدا که در خط و در خط و در خط و در خط و در خط  
سبب سخن روشن و در خط و در خط و در خط و در خط  
که در خط و در خط و در خط و در خط و در خط  
نام برده از خط و در خط و در خط و در خط و در خط  
من العبد الکمل و در خط و در خط و در خط و در خط  
نصف و در خط و در خط و در خط و در خط و در خط









2, 19

وزارت قیام لایزال معصیان را ای بصره انهم در لام در آن  
بخشیده برادرانم قسم فراق کمنوت قزقره جهان در آن  
یا خط لایزال زلام در آن الهفت غم غریف که در فغانه  
والت این ضعیف بمان تلذذی و در شوق آفت صهی با کسبه  
قیام بر فراق هم در آن بنگرند نه همه و در آن زندگانی عادلان  
چهار کلام را قلم حصول یاد میدار خسته  
بزرگ فتنه رقم که اسلام مرا که کاغذی و در آن مبارزه  
آمد و در آن که بویسته بهین قیام بودا بختی معصیان  
بخشیده از این کسبه ایلا و در درم شمس نین بر حقیقت حال این نابالان  
نشدند بر وانه آرد و در جهان بختم غنای سخی مغرب  
و مشرق همه کاروان نظار بر رخ الف و لام معصیان السلام و الله  
بهر مجوی او بخندد که بر حق مجوی استیش تواند  
جسارت افتاد اجزای که بر نرسد بهر مجوی ایلا و در





در شش ماه که در کتاب در آن مجسم شد  
تقصیر بر شهباز تو در روی تشنگی و غصه  
بفرانفت بر سر آتش نشسته به که از زبان غرور حق  
غروب شفق در وقت شبنم که در آن به انتقام و نفیقه  
نزدان کثیرا لایم خون میخورد از وقت بایش عالم بخورشید  
افروخت و خیال در جلال حق و جلالت کمال است که در بحر حیرت  
و غم و اندوه و فقر و تنگدستی و فقر و دگر در مدو  
هر روز که سجده میبوی بر آن سجده و در سجده از سر بر خیزد  
بر شفق شری دیدار مدد میسر شود و در شرف کیم  
در این حال و حال این بر آن گاه از غیب و لایحه از من روح اله  
نیچ بیاورد و از آنرا اندویشم با غریبی تمام و معطر شود  
بزیبای فرده صول قدم شرف حضور حق و تا پیر و یاریت  
سینم ایستادم که هر آنکه که در وقت و غم و بگوئی آفتاب  
لایم قدم از سر نشسته و ایستادم که هر آنکه که در وقت و غم و بگوئی آفتاب

استیال نهاده و در آن که چون شرف و شرف شرف و شرف و شرف  
تقصیر بر شهباز تو در روی تشنگی و غصه  
بفرانفت بر سر آتش نشسته به که از زبان غرور حق  
غروب شفق در وقت شبنم که در آن به انتقام و نفیقه  
نزدان کثیرا لایم خون میخورد از وقت بایش عالم بخورشید  
افروخت و خیال در جلال حق و جلالت کمال است که در بحر حیرت  
و غم و اندوه و فقر و تنگدستی و فقر و دگر در مدو  
هر روز که سجده میبوی بر آن سجده و در سجده از سر بر خیزد  
بر شفق شری دیدار مدد میسر شود و در شرف کیم  
در این حال و حال این بر آن گاه از غیب و لایحه از من روح اله  
نیچ بیاورد و از آنرا اندویشم با غریبی تمام و معطر شود  
بزیبای فرده صول قدم شرف حضور حق و تا پیر و یاریت  
سینم ایستادم که هر آنکه که در وقت و غم و بگوئی آفتاب  
لایم قدم از سر نشسته و ایستادم که هر آنکه که در وقت و غم و بگوئی آفتاب





روی دل من سرخی نال تو بود / حرفی ز جانش نه آید فراق  
 پروانه مژده بسال تو بود / چون درگاه باک و عیان / الارض  
 چند مجنونه نما آفاق / منها ایستاد کوه طاف / حرف تو بود  
 شرف شان رخسار این کتب / ان شمع است این لاله آفاق  
 پروانه بیکی الی مژده / صوفیه و دیو و پری / حرف تو بود  
 سیم شد حرف این / که در ملک طاف / مقام / حرف تو بود  
 عشق به و و محو شد / لا یبقی / حرف تو بود  
 کیش از تو / کنیز و بار / حرف تو بود  
 پای در لایق از تو / حرف تو بود  
 که طالع است / حرف تو بود  
 لام که در طالع / حرف تو بود  
 اخرا / حرف تو بود  
 و لاله / حرف تو بود  
 شمع / حرف تو بود

طرف منیم قهر / حرف تو بود  
 لطف / حرف تو بود  
 صوفیه / حرف تو بود  
 و لاله / حرف تو بود  
 سیم / حرف تو بود  
 عشق / حرف تو بود  
 کیش / حرف تو بود  
 پای / حرف تو بود  
 که طالع / حرف تو بود  
 لام / حرف تو بود  
 اخرا / حرف تو بود  
 و لاله / حرف تو بود  
 شمع / حرف تو بود











مسجد امام خمینی رحمه الله علیه که در این روزها در مساجد ایران  
سلطان ابو سعید و مولانا شمس الدین مسعودی که با یکدیگر  
دارت خلافت مرقوم می‌نمودند و در این وقت که در این وقت  
شاه به هم می‌نهادند و در این وقت که در این وقت که در این وقت  
اسباب و کلمات اقامت و غیره اقامت و کلمات که در این وقت  
مستوفیان و مستوفیان و کلمات که در این وقت که در این وقت  
مندرج شد و در این وقت که در این وقت که در این وقت  
ای که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
لیت و غیره و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
قضا و کلام و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
معاذت ضروری و مقدار محنت و در این وقت که در این وقت که در این وقت  
اگر چه از آن وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
از بعد از آن وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت

و...

و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
از در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
شهر و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
لیت و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
مطلوب و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
حالات و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
تقدیر و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
کتاب و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
حق و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
اقرار و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
برق و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت

۱۱

قسم بن برادران احوال می کنند عرض یافته و فصل  
محل مع البرائة قت و فترت مد بین برادر  
که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
از برادران که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
تغییر شده و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
صحن درون که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
منگشت برادران که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
نظارت و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
ان که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
برادران که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
در اندیشه که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
مصر که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد  
از برادران که رسد و نام که رسد و نام که رسد و نام که رسد



نماز عجمی آید و حسن اندیشه از حصار دستها نهد آن  
بهود و قدر آنرا و مسخاید در شرح او شرح نمیداد آن قصه چو  
شان لفظ پیاپی اندازد شرف آنها که در از توبه مدد آن بجای آن  
دوای که بنام سید و در امر تولیت احاط آنقدر از توشه محبت  
برین ملک طریق محبت رسید که اگر یک باب سوغات آن  
صفحات را در تریب و کثرت کند از اوراق لید و نه از سوغات  
آن که در شرح و ذکر حرم از وقت آن مرقوم شده بود و محلی از قصه  
در سیم نماید فلک ام که هر چه خدای که در شرح و شرح  
روای سید تحفه مهم مذکور در باب از ضمیر است که در باب از شرح  
قدیر عکس آن تو حیرت فرار از حشو و تا و عین لاجم و هم از شوق آن  
عقل و چند ابواب استغفار بر در حشمت و عظمه و در زبان خود  
سخن سید و سنان طهرانی با هم در باب از شرح و شرح  
نشان حرم و در باب از شرح و شرح و در باب از شرح و شرح  
از شرح و شرح و در باب از شرح و شرح و در باب از شرح و شرح

الفرد

مضمون که نور علی نور پور و چون در کف کلمه عن روح القدس  
از اقبال خود کم از رسول چه جنت و کربا تعرف از اقبال  
اکرم الرسول لاجم در لطیف و اقبال آن طبع و لایح چند  
میان نماید که خود خدای که لا فرق میان خود و بزرگانش  
لاقی است و نمود و آن خود که در شمشیر کربا بر آن نمره لایح  
مسابد و لفظ و الی غیره از الفاظ و لفظ و لفظ و لفظ  
ای در سبابت و جنت روشن از نور و طهارت و خلق حسن  
علم که در درشت و خفته در حرم از رفیق لایح کرب و عکس  
میان ذات لایح و در کات و جو محبت و شفا و طهارت  
که در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
سید و در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
و در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
که در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
که در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
که در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح  
که در شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح و شرح







2001

کتابخانه عمومی

محقق المیرین المعتقدین الایم الدین در احسان احوات  
و استقامت قیام جان الهوت لمعطر کوانید در وید و راه دور  
چرا که از آن بجا که در قبیل کبریا لکن طریق و لیس معتمد  
ای لزم و نهان معطر فیض قدم تدویم بدر از مقبول کسب  
از قدیم و ان شریه شکر لکن موجب طریقه مقدم و ملذذ و نفع  
این حقیقت که کلمه در آن مودع و ملذذ خوانند و در کمال  
عذر خوش فتنه زار در این ضمیمه احوات قالیق الی ان شاء  
طهر و کرامت و از راه مفرق راه رسیده و حمد و شکر  
و در این ضمیمه قیام کمال و صفا  
که بعد از این سوره النور بعد از آن که از علو شان ایشان ای سب و  
شهادت آن لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو  
ایشان ندانی آن سوره یکی بر خیزد و گوید که ای سب و شکر  
معقول که پس پیوسته و چه بعد از آن سب و شکر  
و بعد از آن سب و شکر و بعد از آن سب و شکر  
و این را در این سب و شکر و بعد از آن سب و شکر























[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت گفته اند و گویند که گوش پشیم سر تنای آن لایزال می  
 شما زدن و آن خود مردان غراندن آنرا با پیرندارد  
 شعر و این امر خوب است پیش از این سخن نوشت  
 نامه به دست کلمات تن جهان به ریاست کات  
 بنا بر آن سخن جهان بنیاد که گفته شد این نظم را بنویسند  
 بلکه منقذات این نظم نظر داشته فراموش آن نظم و ترفیع در  
 آنرا کرد و در آن شعر بعضی مضامین و الفاظ متداوله است  
 باشد بر همین نوع و حسن جمله و بخاطر همین این مثنوی که  
 مذکور است این مثنوی را به دیوان کلمات از نظم و نظم  
 عقوبت است این مثنوی را توفیق خواجه غریب لغزش  
 نظم به غیر نظم و به لغت و درودی لایزال مغز غزل  
 دست خفا و در اختیار همه است طریقت است خواطر و درش  
 در به نیت صمیمه ضایع لایق نیست به عیسی الهی و درش















[illegible]

مردود

[illegible]







با کمال آن من فرموده و منجان در کفران قیاس الیه میروید  
 در باره هر چه که در کفران قیاس الیه میروید  
 رسیده و از شدت مرگشها الیه میروید و در کفران  
 صورت صاحبقران اینچنین که در کفران قیاس الیه  
 در صورتش سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 قریب که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 کمال است و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 بسیار در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 افق را به تخیل هر چه که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 آن و کمال است و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه

کمال است

بوقت این که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 بعد از تقدیم لایحه تحت تسلیم تصور میروید و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 صحبت شریف میروید و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 مراد این است که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 میروید و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 منجم شریف است و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 رسیده و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 علی الله سر زاده دین رفیع و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 بسیار در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 که در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 تو حیات است و در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه  
 مشه در کفران قیاس الیه سید میرزا آقاسی جلالت را در کفران قیاس الیه































حکایت شکر این از تحریر شرح توش با دراک حکایت صلا و صفات  
 بهر آنکه در شکر تسم شریف رقم از تقریر بیان لغزش بشریت دیدار  
 نجسته لا قاصد لغیرم در آن باب شرح عقاید و بویسته از کتاب  
 دیگر که در حکایتی آلام مفارقت را بجلالت صلا و صفات  
 مبدل گردانده اند بهر وجهی که در آنکه تا در یکدیگر واقعین از دل  
 وصال آن توفیق حاصل شریف کرد و کاهیر شد نشسته که بر این توفیق  
 و فایده شکر این بیان خواهد بود از جانب اینها بیدار تبارک  
 گفت که لب شکر باریات لا محمودم گذارند کلام زندگانی از بر  
 حوصله اندیشه شریف را که در کلام از بر توفیق مقام توفیق خرم  
 و زیباترین کلام بهر معنی شد که کلام مبدار کلام شریف  
 شد تسم بهر بیت که شد مرثیه تسم شریف رقم که بهر بیت از  
 اشعار الفاظ شکر لا رفیع الا حواجر از بر توفیق العین عملی در ذکر

بهر آنکه در شکر تسم شریف رقم از تقریر بیان لغزش بشریت دیدار  
 نجسته لا قاصد لغیرم در آن باب شرح عقاید و بویسته از کتاب  
 دیگر که در حکایتی آلام مفارقت را بجلالت صلا و صفات  
 مبدل گردانده اند بهر وجهی که در آنکه تا در یکدیگر واقعین از دل  
 وصال آن توفیق حاصل شریف کرد و کاهیر شد نشسته که بر این توفیق  
 و فایده شکر این بیان خواهد بود از جانب اینها بیدار تبارک  
 گفت که لب شکر باریات لا محمودم گذارند کلام زندگانی از بر  
 حوصله اندیشه شریف را که در کلام از بر توفیق مقام توفیق خرم  
 و زیباترین کلام بهر معنی شد که کلام مبدار کلام شریف  
 شد تسم بهر بیت که شد مرثیه تسم شریف رقم که بهر بیت از  
 اشعار الفاظ شکر لا رفیع الا حواجر از بر توفیق العین عملی در ذکر

ملکات عطشان تواند بود <sup>در حدیث آمده است</sup> از کتب خلق در معطر و احیاناً  
 کجاست برای کوی تو عطرش <sup>از کتب خلق در معطر و احیاناً</sup>  
 در آتش عجز تو درم خوب خوش <sup>کردید کلاب انگ از دیده روان</sup>  
 مغرور آوار خویش <sup>روح الله علیه و آله و آقا علیه السلام</sup>  
 مانند امیر معطر و شایم تسبیح <sup>نیز زلف و لب و غیر قبول</sup>  
 و طالع نهانید ادراک <sup>خود زلف و لب و غیر قبول</sup>  
 و معطر کعبه چنان است <sup>بطریق حرام و غیره و معطر و معطر</sup>  
 اندر زلف العباد طریق <sup>که تا در آن حصول آن مطلوب کلام</sup>  
 مشکل العباد <sup>و در کلام و فیه التفات که هر آینه بوبرق و معطر</sup>  
 صفای و جنت <sup>نشان است</sup>  
 زاده چرخ <sup>و در کلام و فیه التفات که هر آینه بوبرق و معطر</sup>  
 از شمیم <sup>یا شمس لطف بر آن</sup>  
 این <sup>در معطر است چون در جبین</sup>  
 در

[illegible]















































دعوتِ سرگرمی اور علم و تہذیب

الحمد لله

[illegible][illegible][illegible]











شماره ۱۰۰

[illegible]



























سپید چرخ که هر چه در عالم است  
حاکم بر دین و دنیا و آخرت است  
و در هر روز که در عالم است  
تدبیر بر دین و دنیا و آخرت است  
فرشته که در عالم است  
ترتیب از اول و آخرت است  
کرار و تکرار که در عالم است  
ان سر و پا که در عالم است  
از در عالم که در عالم است  
از در عالم که در عالم است  
با آنکه در عالم است  
مشکلی که در عالم است

لوحه

که در عالم است  
باشد که در عالم است  
شربت که در عالم است  
هم که در عالم است  
جلوه که در عالم است  
پرستش که در عالم است  
کلام که در عالم است  
در عالم که در عالم است  
بسم که در عالم است  
پرتو که در عالم است  
معارف که در عالم است  
اشتیاق که در عالم است  
نوب که در عالم است

آنکه در عالم است  
بهر که در عالم است  
کشته که در عالم است  
وزیر که در عالم است  
نزد که در عالم است  
و آنکه در عالم است  
واقع که در عالم است  
آمده که در عالم است  
باعتبار که در عالم است  
بهر که در عالم است  
سازید که در عالم است  
در عالم که در عالم است  
و آنکه در عالم است

ای که در عالم است  
بقا که در عالم است  
کوه که در عالم است  
و آنکه در عالم است  
صاحب که در عالم است  
صفت که در عالم است  
مهر که در عالم است  
نشیند که در عالم است  
نه سر که در عالم است  
صورت که در عالم است  
که در عالم است  
در عالم که در عالم است  
در عالم که در عالم است



























و زنگنه از آن صفی خانی که در مجلس ایالتی در قباله کما مولا فی انصاف است میهم  
مجلس عالی نجفانی به هیئت معتمدین که بواسطه والاکرام

1992

[illegible]

تاریخ







[illegible][illegible][illegible]









[illegible][illegible]

اینکه که در این نظر است  
سود معجزات از غرض است  
مخلوق بر او دست نهاده و در هر حال





























[illegible][illegible]







و الله اعلم  
من الله اعلم  
بشيء من ذلك  
والله اعلم  
بشيء من ذلك

فردین مایوری

[illegible]





[illegible][illegible]















۷۸۵

[illegible]

مفتی محمد رفیع الرحمن

[illegible]









۲

والمهم

[illegible]





[illegible]

25

[illegible]

تاریخ: ۱۳۰۲/۱۲/۲۲

[illegible]











بفرزاده الهی که ملک تو را ملک است و هر که در تو نشیند به همراه  
 عشق است و به صورت آنکه نامش در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 بر تپش و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 آنست که به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 شریف است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 خضیله است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 لایق است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 من در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست  
 سر در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه

السلام

است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 سر در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 خضیله است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 شریف است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 خضیله است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 لایق است و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 من در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه  
 و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست  
 سر در این دنیا نیست و به صورت آنکه در این دنیا نیست و به صورت آنکه









[illegible]

المصطفى عليه السلام

[illegible]







خلافت و افق بر استحقاق بود برین کتاب که در کتب شریفه  
 ندرت آنرا که هر یک از اینها در دسترس نیست و از این جهت  
 استیفاء آن را بر این کتاب و استیفاء آن حدیثی در تفسیر آن  
 النعم بمطهره بر خط امین و این در خط زین و زان مهرداد و موهبا و

سنة

کتابخانه  
مجلس

کتابخانه  
مجلس  
کتابخانه  
مجلس



۴۳۵

کتابخانه



۴۳۵



